

و مکاتب صنعتی گریکو بود يك در ولایت گندها را (کابل و پشاور) تاسیس یافت و موضوعات افغانستان و شرق لباس غرب پوشیده و در اثر روح بودائی و ژنی یونان بهترین شاهکار های صنعتی در افغانستان بوجود رسید ، دوره این مدنیت از قرن اول تا پنج مسیحی طول کشید و بعضاً از آثار و تصاویر بامیان ظاهر شد که صنعت ایندوره مجموعه قشنگی از طرح آریائی افغانستان و فارس و طرز هند و چین و یونان است ، همچنین تاثیر و نفوذ صنایع ایندوره افغانستان در ممالک دور دستی به ثبوت رسیده از قبیل اشکال دره شاپور فارس که فتح « شاپور » را بامپراطور « والرین » نشان میدهد ، و قیافه که مرسو (روتر) در شهر بابل مشابه و قریب « رب النوع مهتاب » بامیان کشف کرده ، هکذا آثاری که در تورکستان مشرقی از نواح در یای طارم و در ماورای رود سند از « تکسیلا » و در آسیای مرکزی از تزیینات « کای زایل » و غیره مکشوف گردیده است .

در دوره کوشان ها دیانت بودائی ترقی کرده و سر تا سر افغانستان را فرا گرفت چه کاتیشکا مشهور ترین شهنشاهان این سلسله تمام مساعی و هم خود را در دسترس عشق بذهب بودا گذاشت لهذا معابد هنرینی در مملکت آباد شد و ازان جمله بود معبد - نیسی که هنگام دخول اسلام در پشاور وجود داشت ، بزرگترین یادگار های مذهبی آن دوره اصنام مشهوره بامیان است .

کاتیشکا در قرن اول مسیحی يك « لوی جرکه » مذهبی در کشمیر و بقولی در جالندر مرکب از نخصد نفر علمای روحانی منعقد ساخته و در نتیجه سه رساله مذهبی بنام « تری پتکا » (سه سبد گل) در تشریح بر قانون بده قالیف و در الواح مسین بحروف « پالی باختری » یا « سانسکریت » نقر گردید و مبلغین برای این مطلب در آسیای مرکزی و چین فرستاده شد ، مورخین هند میگویند دولت کوشانی های افغانستان در تهذیب هندوستان تاثیرات و مدخلیت بزرگی داشته است هکذا در دیانت مملکت چین نافذ بوده اند .

در دوره کوشانی ها بعلاوه السنه سابقه افغانستان از تبیل یونانی و آریائی باختری و لهجه های مختلفه محلی خط و زبان هندی با علوم سانسکریت ترقی زیادی کرد ، معینا از مسکوکات کوشانی همان زبان یونانی و زبان وطنی افغانستان اشکار است و این زبان ها در مسکوکات آنها به حروف تهجی خروشی (مشتق از آرامی) منقوش میگردد این الفبارا گاهی آریائی و گاهی بنام (پالی باختری) یاد می کنند و گویند با حروف سانسکریت شبیه بود ، قاعده عدد نویسی باختری افغانستان از الواح مسین مکشوفه از تکسیلا ظاهر گردیده است . از مسکوکات کوشانی ها نیز همان خصوصیت صنعتی افغانستان که مجموعه از طرح های متعدده افغانستان و هند و یونان بود ، معلوم میشود چنانیکه سکه ها در زبان وطنی افغانستان و یونانی بحروف خروشی و یونانی ضرب شده و در بکروی آنها غالباً شکل (هریکلین) معبود یونان ها و یا (مشرا) و غیره فرشتگان زرتشتی افغانستان و یا (شو) آله حرب هند منقوش میگردد ، گاهی هم درین سکه ها نمونه از صورت معبودان بابل و مصر منقور میشد .

بعلاوه زبانهای سابقه اند کر يك زبان دیگری نیز در افغانستان وجود داشته که از قرن اول مسیحی یعنی آغاز سلسله کوشانی غالباً تا قرن دهم معمول بوده است و این زبان را « بنام سکی » و « ختن قدیم » یا ایران مشرقی یاد میکردند و هم اورا زبان تخاری خوانده اند ، میگویند این زبان تخاری از جهت فرهنگ بیشتر هندی و از جهت صرف بیشتر آریائی (ایرانی) و از جمله السنه ادبی هند و اروپا در آسیای مرکزی است . علی ای حال زبان تخاری باطوائف تخاری افغانستان مربوط بوده ولی تحتاتی در آن باب بدست نیست ، جز اینکه در زبان تخاری دارای ادبیاتی بوده و این مطلب از یکفقره آثار بودائی تورکی معلوم شده که اونیز از زبان تخاری ترجمه یافته است .

والماصل سلسله کوشانی در قرن سوم میلادی در نتیجه جنگهای ساسانی هاضعیف شده و در قسمت های شمالی افغانستان مغلوب شدند و در اوایل قرن چهارم (۳۰۲ مسیحی) در هندوستان از طرف سلسله « گپتا های ثانی » منقرض گردیدند و متعاقباً کشمیر از دست شان برآمد ، ضعف کوشانی ها در سال ۳۵۹ مسیحی بانتهای رسید و در همین قرن در ولایت گندهارا (حوضه های پشاور و جلال آباد) از طرف يك قبیله دیگر تخاری که به یوچی های صغیر معروفند منقرض گردیدند ، ازین بعد فقط يك سلسله کوچک کوشانی بصفت سلطنت در حوضه های کابل تا قرن پنجم باقی ماند که از ان جمله بود پادشاه « تاپکی مالیک » کوشانی - کوشانی ها ازین بعد بجانب موطن قدیم خود حرکت کرده و در جهت غرب بدخشان سکونت اختیار کردند ، ولی هجوم های طایفه « جوان جوان » های تاتاری فرصت زندگی را از آنها در بدخشان سلب کرد و اینها بهجرت بلخ تن دادند و در وقتیکه بجانب بلخ مسافرت میکردند قبیله « هیاطله » از همین تخار ها از برادران کوشانی خود جدا شده و کوه های هندوکش را عبور نمودند ، هیاطله ها بعد از ورود بکابل سلطنت آخرین کوشانی را بر انداخته و خود ها به تشکیل يك سلطنت عظیمی در افغانستان پرداختند .

قرن پنجم تا هفتم مسیحی ،

دولت هیاطله :

هیاطله یا یفاطله که آنها را هفتالیّت نیز خوانده اند مثل کوشانی ها قبیله هستند از طوایف تخاری افغانستان ، جای آنها را مورخین در بدخشان دانسته و شهر های یفتل را در بدخشان علیا و سنلی یادگار آنها می شمارند ، شهر اول در بدخشان علیا تا هنوز بشکل قریه موجود و شهر دوم در بدخشان سفلی (قطفن) بوده و حالا خراب و معدوم است . نام هیاطله تا دوره اسلام در مورد بدخشان و قطفن و حتی بامیان اطلاق شده چنانیکه مورخین افغانستان و اسلام شاهان غوری بامیان را نیز بنام ملوک هیاطله ذکر کرده اند . هیاطله ها طایفه سوار کار و تیر انداز قابل و شجاعی بحساب میرفتند ، و در قرن پنجم مسیحی غالباً اراضی سواحل آمون را می تاختند از همین جهت ترک تازهای مهیب مورخین آنها را به هونها و وحشی تشبیه کرده و (هونها سئید) خوانده اند . بهر حال بعد از آنکه هیاطله ها بایای کوچک کوشانی ها را در صنجات جنوب هند و کوه بر انداختند خود به تشکیل دولتی در افغانستان پرداختند که عمر این سلطنت قوی و عظیم در افغانستان تا سال ۵۶۵ مسیحی امتداد داشت ، مشهورترین شهنشاهان هیطل نورامان ، مهیرا گل و اناالانوس است . جغرافیای سیاسی افغانستان در دوره هیاطله ها شامل مملکت حایه افغانستان و سفد (بخارا ، سمرقند) پنجاب ، کشمیر ، سند ، کاشغر ، ختن ، بوده و پایتخت آنها گاهی شهر ساکلا (در شمال پنجاب) شمرده میشد .

حکومت هیاطله ها زیاده تر يك حکومتی عسکری و غالباً مصروف جنگ و جدال با همسایه ها بوده اند ، از آنجمله فارسی ها صدمات سختی از هجومهای عسکری اینها متحمل شده اند چنانیکه هیاطله ها بهرام گور نام شاه فارس را در سال ۴۲۰ مسیحی بکرات بشکستند و خلف او را سخت فشارها دادند بحدیکه « اناالانوس » شهنشاه هیطل آنکه او را فارسیان « خوشنواز » خوانند « فیروز » شاه فارس را اسیر نمود و ولیمعهدش را بر غمگین گرفت و دختر او را در هرم خویش داخل نمود و باینصورت انتقام برادران کوشانی خود را از فارسی ها گرفت . بعد ازین واقعه هیاطله ها مملکت فارس را موقتاً اشغال نمودند و این استیلا تا جلوس « بلاش » شاه فارسی طول کشیده ، ساسانی ها همیشه بدوات هیاطله باج و خراج میپرداختند و تحف و هدایا ارسال مینمودند و بدینصورت تا اندازه مملکت خود را از هجوم پادشاهان افغانستان حفظ می کردند ، رومی ها که دشمن فارس و از جنگهای آنها بستوه بودند ، در دوره شاهان هیاطله افغانستان نظر بمشغولیت و مغلوبیتیکه فارسی ها بمقابل افغانستان داشتند بکلی از طرف آنها مامون و معشون گردیدند حتی از ادای باج و نفودی که بفارسی ها با ایستی به پردازند انکار نمودند .

علی ای حال دولت هیاطله ها بعلمت گرفتاری بجننگها پنداندن به ترقی تمدن و علوم نه پرداختند ، حتی گویند آنها مدنیت قدیم افغانستان را برانداختند و عمرانات نفیسه را تخریب نمودند، ولی مضامین «هونستن» سیاح معروف چین مینهاند که دولت هیاطله در معابد حزینه و قنیس بودائی افغانستان و عمرانات او چندان خرابی و بی انتظامی اساسی و تصدی واردنکرده است، حفریات هده «مقدسه» و «کوهدامن» (کاپسا) و آثار «بامیان» در چندسال پیش نیز مضمون های هونستن را تأیید نمود ، اضافه چون تاریخ و آثار روشنی از هیاطله های افغانستان بدست نیست نمیتوان درین زمینه داخل توضیحاتی شد جز اینکه اگر هیاطله ها در انحوتخریب عمرانات و مدنیت وطن خود افغانستان سعی نکرده اند به ترقی و تمدن او نیز همت نورزیده ویا فرصتی نیافته اند .

در قرن شش مسیحی دولت هیطل را بعلاوه فارسی ها ییکدشمن قوی و تازه نفس دیگر مثل تورکها از ماورای جیحون تهدید می نمود و هکذا در ماورای سند دشمنان جدیدی پیدا کردند ، عاقبت در نصف همان قرن «دیزابولخان» نامی از خاقانهای تورک که قبلاً بواسطه هجومهای متواتره قوای دولت هیطل را در صفحات بدخشان و قطغن ضعیف ساخته بود بیک حمله قطعی اقدام کرده و در نتیجه ولایت تخارستان را که در آنصورت شامل «۲۷» علاقه بود مسخر ساخت . از طرف دیگر حمله های پادشاه (ماکد) نامی در هند کشمیر را از تصرف عسا کر هیطل بر آورد و بقایای هیاطله در ماورای سند مجبور بقبول دین هندو و اقامت دائمی در آنسرزمین گردیدند ، بعض مؤرخین قسماً راجیوتهای حالیه هند را از اخلاف همان هیطل ها میدانند ، حمله های محکم نوشیروان شاه فارس در سال ۵۶۵ مسیحی کار دولت هیطل را در افغانستان یکسره ساخت ، و چنانیکه تورکها سواحل راست نهر آمون را اشغال کرده بودند آنها سواحل چپ جیحون را متصرف شدند ، ازین بعد افغانستان قسماً تجزیه گردیده و قسماً بصورت ملوک الطوائفی مستقل شد ، چنانیکه در تخارستان (قطغن و بدخشان) نفوذ تورکها و در آریانه (هرات) باختر (بلخ) سیستان، تسلط ساسانی ها پهن گردید و وادیهای کابل و زابل (قندهار) و بلوچستان و گندهارای شرقی و شمالی (حوضه های پشاور ، سوات و غیره) در تحت امرای بومی مستقل گردیدند ، مشهورترین این حکمداران محلی هن رتیبیل ها یعنی شاهان حوضه های کابل و حکمداران قندهار است . هکذا بلوچستان ، پنجاب ، کشمیر ، مستقل شدند . و این مطلب تا قرون اولیه اسلام طول کشید .

تورکها ؛ چینی ها :

اما تورکها قبایل بدوی و مانداری در ماوراءالنهر بوده و سواران آنها غالباً مصروف شکار و تاخت و تاز ممالک همجوار بودند ، اینها در ماوراءالنهر از وقتیکه قوت یافتند در چند حصه منقسم گردیده و هر یک در تحت اداره خوانین خویش بسر میبردند و بعضاً خوانین هم در وقت لزوم از خاقان کل اطاعت میکرد ، قسمت بزرگ تورکها همان جماعت معروف به «تورکان غربی» است که مرکزخان آنها در حوالی شمالی تاشکندت حالیه بود و جماعت دیگر آنها تقریباً در سمرقند تیر کز داشتند ، رویهمرفته تورکها از قرن پنجم مسیحی در شمال افغانستان بلند آوازه شدند و یغما های وحشیانه آنها در همان قرن در ولایات تخارستان افغانی اسباب ضعف دولت هیاطله می گردید ، بالاخره خاقان آنها دیزابول خان که معاصر نوشیروان فارسی بود در نصف قرن شش با افغانستان تاخته و بدخشان و قطغن را استیلا نمود متعاقباً فارسی ها ولایات شمال و غرب افغانستان را استیلا کردند و دولت هیطل بکلی منقرض گردید . بهر حال تسلط تورکها در تخارستان بسیار دوام نداشت و تا اندازه باطاعت رؤسای هیطلی محلی قانع بودند ، «هونگک تسان» زوار چینی در هنگام مسافرت معروف خود در افغانستان وقتیکه به تخارستان رسیده بود میگوید (۶۳۰ مسیحی) حکمرانهای کوچک هیاطله موجود استند که خاقان تورک را اطاعت مینمایند . و ازین صاف معلوم میشود هنوز اقتدار رؤسای محلی افغانستان محو نشده و عالین خارجی استقلال محلی آنها را احترام می کرده اند .

در قرن هفت مسیحی چین ها متوجه ممالک افغانستان و ماورالنهر شدند و بطوریکه هوستن مذکور میسپهاند در حدود ۶۳۰ مسیحی نفوذ چینی ها به بدخشان و قطغن داخل شده بود ، بالاخره در همان قرن قشون چین تخارستان را از تورکها متصرف شده بخارا و ماوراءالنهر را اشغال کردند ، حتی بعضی گویند چینی ها قسماً افغانستان را از جیحون تا رودبار سند مسخر نمودند ، ولی با آنچه میتوان اعتماد کرد اینست که چینی ها بعلاوه بدخشان و قطغن ولایت بلورستان افغانی را در شرق شمال حایه مملکت (نورستان و چترال) نیز اشغال نمودند یا کل حال تسلط چینی ها در حصص مفتوحه افغانستان مثل تسلط تورکها نا پایدار بود و در همان قرن هفت مسیحی در اثر شورش رؤسای محلی افغانستان که مقارن ظهور اسلام در آسیا بود ، چینی ها از افغانستان طرد و تبعید شدند .

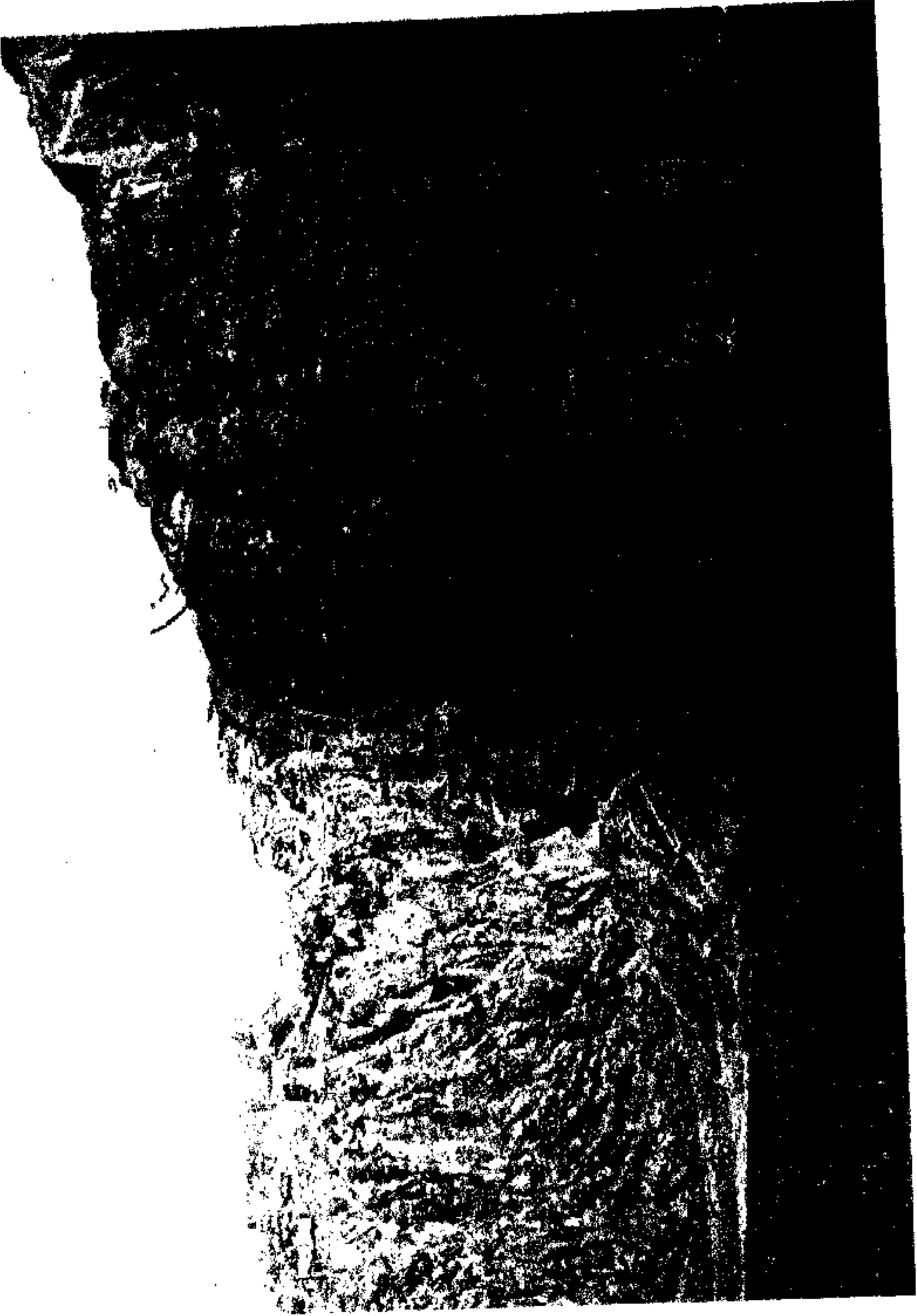
ساسانی ها :

ساسانی ها دولت معروفی در مملکت فارس بودند که از سال ۲۲۶ تا ۶۵۱ مسیحی چندین نفر حکومت داشته و در ممالک همجوار فتوحاتی نیز نموده اند . نوشیروان یکی از پادشاهان این سلسله بود که در سال ۵۶۵ مسیحی ولایت بلخ و هرات و سیستان را از افغانستان مجزا و بمملکت فارس الحاق نمود ، تسلط ساسانی در ولایات مفتوحه افغانستان از قرن شش تا هفت مسیحی در مدت تقریباً ۷۶ سال طول کشید ، ولی در تمام ایحده رؤسای محلی افغانستان دارای استقلال داخلی بوده و ساسانی ها استقلال شان را محترم میداشتند ، و از انجمله بود سلسله شاهان محلی غور افغانستان (منسوب بسلسله سوری های پشتهانه) حتی ماهوی سوری یکی از شاهان همین سلسله و حکمران « سرو » بود که آخرین شاه فارس « یزدگرد » را در محرو بکشت و حصص مفتوحه ساسانی ها در افغانستان بکلی آزاد گردید ، ازین بعد است که دوره دومی در تاریخ افغانستان آغاز میشود .

اما زبان ، مذهب ، صنعت از قرن شش تا هفت مسیحی در افغانستان :

مدنیت مشهور افغانستان از دوره باختریان آغاز نمود و از قرن اول مسیحی مخصوصاً صنایع مشمع « گریکو بودیک » در افغانستان رو به بروج رفته و تا قرن پنجم مسیحی عمر نمود ، خنرات علمی چند سال پیش در بامیان کوهدامن ، هده ، این مطلب را ظاهر نمود که آثار قیمتدار گریکو بود یک مکشوفه متعلق قرن اول تا پنجم مسیحی است ، و نوعیکه قبلاً متذکر شدیم هیاطله ها به تخریب این صنعت و مدنیت افغانستان سعی نورزیده اند ولی در اثر جنگهای داخلی و خارجی فرصت ترقی در مدت یک قرن از آنها مسلوب شده و خرابی های هم وارد مملکت گردید ، هجومهای تورکها و چینی ها بر نزل صنایع و تخریبات مدنی مملکت افزود ، ساسانی ها هم در مدنیت و صنایع حصص مفتوحه افغانستان تأثیرات مهمی نداشتند چونکه اصلاً مدنیت ساسانی دارای جنبه های مصنوعی بوده و علوم آنها منحصر میشد به تراجم یونانی ، هندی ، سامی ، کارهای ساختانی در فارس توسط محبوسین « بیزانس » صورت میگرفت و از پهلووی اقتصاد هم نسبت با افغانستان ضعیف بودند چه وسینه تجارت آنها طلای بیزانس بود و در تمام فارس شهر معموری مثل شهر های بلخ و محرو افغانستان وجود نداشت . بهر حال گویا نزل مدنی و فنی افغانستان از همان قرن پنجم شروع شده و در قرن هفت در نتیجه جنگهای مذهبی و محارب خارجی ها بکمال رسید و این قضیه از تحقیقاتی که راجع بمابدا و اصنام بامیان شده بوضاحت آشکار گردیده است .

مذهب عمومی افغانستان درین دوره (قرن پنجم تا هفت مسیحی) همان دیانت بودائی بوده و تا ظهور دیانت مقدسه اسلام در مملکت باقی بود و ضمناً بسیار کم مذهب نسطوری نصرانی در شهرهای محرو و هرات افغانستان نیز نفوذ نمود و حتی معابدی برای پیروان این مذهب در آن بلاد آباد گردید . السنه این دوره افغانستان عبارت از السنه مروجه عهد کوشانیان (قرن اول تا پنجم مسیحی) بود ، و بعلاوه السنه وطنی چون تخاری ، داد یکی یا تاجکی ، باختری ، پشتو ، هروی ، زاوی ، سکری ، باجوری ، بلوری ، بلوچی ، السنه اجنبی یونانی و



منظر عمومی خرابه های قلعه زریمان در بایمان



حفظ مرکزی صفحه منقوشیکه قسمت فوقانی حلق بود - ۳۵ تری ر مرتین نمود است
بامیرسان



سست جوبنی قلعه نریمان ۱۱۱۱۱۱۱۱

هندی هم وجود داشت ، نفوذ تورکها و فارس ها لغات تورانی و ساسانی (پهلوی) را نیز قسماً در لسانهٔ
 وطنی افغانستان داخل نمود ، و این بود اوضاع افغانستان تا ظهور اسلام .

(دوره دوم)

از ظهور اسلام تا قرن حاضر

از قرن اول تا هفت هجری = قرن ۷-۱۳ عیسوی :

مخارِب و تسلط مسلمین :

در عهد جناب خلیفهٔ اول رضی الله عنه مسلمین حیره را در عراق فتح کرده و تا خلیج فارس پیشرفتند ولی
 این پیشرفت را دوامی نبود، در عهد جناب خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه ابو عبید تمیمی و متعاقباً سایر رؤسای عرب فارس
 را از رؤسای وطنی انتزاع نمود . در عهد جناب خلیفهٔ ثالث رضی الله عنه آخرین شاه فارس « یزدجرد شهریار »
 در مرو از طرف « ماهوی » افغان سوری حکمران آنولایت کشته گردید و بلافاصله مسلمین ولایات هرات و بلخ
 را کشادند اما شهر شهبز بلخ در مقاومتی که نشانداد خراب شد، در سال ۳۱ هـ « احنف » بن قیس ولایت بدخشان
 و قطغن را کشتود و در ۴۴ هـ ولایت قندهار فتح شد . در مرور این اوان قسمتی از ولایت غور غربی به مسلمین
 تسلیم شدند ولی ولایت کابل که مرکز پیکدولت وطنی بود با مسلمین حربهای سختی مینمودند . در دورهٔ
 خلافت امویها و اواخر قرن اول هجری ولایات سند و ملتان حتی ماوراءالنهر و کاشغر از طرف مسلمین فتح گردید
 در ۱۰۷ هـ « اسد » سردار عرب باغرجستان (هزاره جات حالیه) و بامیان جنگهای صعبی کرد و در همین قرن
 بلوچستان بتصرف مسلمین رفت . اینحصص منبوحهٔ افغانستان اسماً تابع نایب الحکومهٔ عرب در خراسان بود
 ولی اهالی هنوز هوای آزادی در سر داشت و درین راه جنگهای متعددی با مسلمین نمودند ، جنگهای تخارستان
 بلخ ، هرات ، غور ، سیستان ، کابل ، از همین قبیل است . قایدین مشهور این مخارب « ابرار » نام امیر وطنی
 بلخ و « قارن » نام هراتی « ربیل » های کابل و امرای سیستان بودند ، مقاومت های یکسوم قرن کابلی ها و نیات
 غوریها و سیستانی ها در مقابل عرب قابل حیرت است . بالاخره مسلمین مجبور بشناختن استقلال داخلی رؤسای
 محلی افغانستان گردیده و فقط باخذ خراجی قناعت ورزیدند و از جملهٔ همان امرای مستقل داخلی است :- شاهان
 محلی غور (افغانهای سوری) پاد شاهان وطنی کابل (ربیل ها) امرای محلی گردیز ، خانهای بلوچستان .

اما مسلمین را بسیار صفحات افغانستان دستی نبود ، ولایات چترال و نورستان ، سوات و باجور ، پاختیا
 (سمت جنوبی حالیه تا سند) هنوز مثل ولایت کابل تا خیر در تحت ادارهٔ امرای وطنی بوده و بامذهب و السنهٔ
 قدیم خویش بسر میبردند ، چنانیکه کابل در عهد دولت صفاری افغانستان و پاختیا با گند ها رای شئی در
 دورهٔ سلاطین غزنوی قبول اسلام نمودند ، کشمیر در دورهٔ سلاطین غور و چترال در قرن ده هجری و
 نورستان در قرن گذشته اسلام اختیار کرد .

بهر حال از قرن دوم هجری اقتدار عرب را در افغانستان سستی فرا گرفت چه فایده معروف افغانستان
 ابو مسلم « مروزی » خلافت مسلمین را از امویها عباسی ها منتقل نموده و باینوسیله در دربار عباسیان نفوذ خراسانیان
 را داخل کرد ، هر چند خلیفه منصور بن سفاخ ابو مسلم را بکشت ولی اقتدار خانواد « بنی ف » افغانستان
 (برامکه بلخ) در دربار بغداد از فقدان ابو مسلم تلافی مینمود ، خاندان برمکی یکی از فامیلهای قدیم و ماقبل الاسلام
 بلخ و متولی معبد « نوبهار » بوده ازان جمله « خالد » بن برمک مسلمان شده و با ابو مسلم راه کوفه گرفت ، علم و فضل خالد

سبب شد تا ساح اورا بوقارت خرد برداشت، بعد از و «یحیی» پسرش و «فضل» و «جعفر» پسران یحیی در عهد هارون الرشید مراتب پندی در دربار احرار کردند، اینها خراسانیان افغانستان را در تمدن اسلام و عرب دخل بزرگی دادند، ترقیات در بار و دولت هارون مرهوق همت آن خاندان است، کتب بسیاری بفرموده آنها از السنه هند، یونان، فارس، یزبان عرب آورده شد. در عین زمان حادثه دیگری در اثر حرکت یکی از رجال افغانستان رخداد که نتیجه آن منجر با آزادی تام مملکت از تسلط اعراب گردید، این حادثه عبارت بود از تقوی که «طاهر فوشنجی» هراتی از مامون پسر خلیفه متوفای بغداد نمود، طاهر برله مامون نائب الحکومه عربی خراسان (افغانستان) بر علیه امین خلیفه جدید عرب عسکر بغداد کشیده مرکز خلافت را بنام مامون ضبط و سر خلیفه جدید را در خراسان تقدیم نمود، در مقابل این خدمت بزرگ حکومت خراسان از حضور خلیفه مامون به طاهر مشهور (ذوالقیدین) داده شد، طاهر نیز بعد از چندی نام خلیفه را از خطبه افکنده و مستقلاً حکمران خراسان گردید، این دروازه اولی بود که در راه حریت افغانستان باز شد.

شاهان طاهری افغانستان :

شاهان طاهری فوشنج پنجنفر از سال ۲۰۵ تا ۲۴۹ هجری در خراسان حالیه و هرات و سیستان حکومت کرده از یکطرف با بادی و عمرانات مملکت و ترقی زراعت همت ورزیدند، و از طرفی در مقابل حکمرانی اعراب یولایات سائر افغانستان سدی شمرده میشدند. این اوضاع طاهریان برای تشکیلات مستقله حکومت محلی در حصص مختلفه افغانستان مساعد خوبی بود، چنانیکه در عهد آنها بعلاوه حکومتهای محلی غور و کابل، گردیز و بلوچستان، چندین حکومت های مستقل محلی دیگر برخلاف تسلط اعراب در افغانستان متشکل گردید از قبیل سلسله های آل داؤد (شاهان محلی باخ) گوز کاناخدا (شاهان محلی شبرغان و میمنه) شاهان غریجان (شاهان محلی هزاره جات حالیه) میران محلی بدخشان، امرای محلی سند و ملتان، اما حصص غیر مفتوحه افغانستان از قبیل باختیاوگند هارای شمالی، کشمیر و بلورستان جدا گانه تشکیلات مستقله محلی داشتند، و پاره های در تاریخها ازین سلسله شاهان محلی افغانستان فقط اسمای چندی ذکر شده و مابقی مجهول است. اما اسمای شاهان طاهری اینست : - امیر طاهر بن حسن جلوس ۲۰۵ هجری - امیر طلحه بن طاهر ۲۰۷ - امیر عید الله بن طاهر ۲۱۳ - طاهر بن عبد الله ۲۳۰ - محمد بن طاهر ۲۴۸ - ۲۴۹ هجری.

سلاطین صفاری افغانستان :

خانواده صفاری از سیستان افغانستان بوده و یعقوب مؤسس این سلسله در کارنامه های خود قصه های اسلاف سکزی خویش را بیاد داد، این خاندان از سال ۲۵۳ تا ۲۹۱ ه در قسمتی از افغانستان حکومت داشته و حتی بر قسمتی از مملکت فارس تسلط جستند، حدود سیاسی اینها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بود: سیستان، زابلستان، کابلستان، هرات، بلخ، تخارستان، خراسان حالیه (در افغانستان) کرمان، ایالت فارس، طبرستان و امل، خوزستان (در مملکت فارس) یکوقتی هم از دربار خلافت منشور شهنه گئی دار الحلافة عرب و حکومت ماوراءالنهر بانها داده شد. معیناً سلاطین صفاری بتوحید اداری افغانستان موفق شده و حصص شرقی افغانستان کهانی السابق در تحت اداره رؤسای محلی مستقل بودند، بلکه حصص مفتوحه نیز فقط یادای باج مطیع شمرده میشدند. در عهد صفاریان دیانت اسلامی در کابل منتشر گردیده و در غالب حصص غربی افغانستان مخصوصاً سیستان عمرات ترقی زیاد نمود، «ذریع» یا یتخت آنها بسی مشهور شد، خزاین دولت مصور و عساکر منتظم گردید، و زبان جدید افغانستان که از آمیزش لغات عرب بالهجه غربی مملکت بوجود رسیده بود نیز درین دوره ترقی کرده و برای مقابله با زبان ساسی خارجی حاضر میشد.

په حال دولت صفاری در اواخر قرن سوم هجری جای خود را به برادران بلخی خویش (سامانیان) گذاشتند . شاهان صفاری اینهاست : - یعقوب بن لیث ۲۵۳ هـ - عمر و بن لیث ۲۶۵ - طاهر بن محمد بن عمر وایت ۲۸۷ - ۲۹۱ -

سلاطین سامانی افغانستان :

خاندان سامانی از بلخ بوده و «اسد» بن سامان از آذغانان باسیران خود در «مرو» بدربار مامون عباسی پیوست ، بعد از آنکه مامون خلیفه بغداد شد پسران اسد بحکومت خراسان مامور گردیدند ، در سال ۲۶۱ حکومت ماوراءالنهر به «نصر» نواسه اسد داده شد و او سمرقند را مرکز اختیار کرده بخارا را به «اسمعیل» برادر خود داد ، اسمعیل بعد از فوت برادر ، خاندان صفاری را منقرض نموده و خودش مطابق منشور خلیفه رسماً سلطان افغانستان شمالی و غربی از بدخشان تا سینستان و ولایات جرجان ، طبرستان ، ری (مربوط بفارس) شناخته شد . سامانیان در حصص مفتوحه افغانستان باستانهای «آل داؤد» بلخ دیگر شاهان محلی را مزاحمت نمودند بلکه خاندان جدیدی هم بنام امرای «چغانی» در چغانیان بظهور رسید ، در دوره سامانیان مدنیت و علوم اسلامی در افغانستان زنده گردیده و مؤلفین بزرگی در وطن پیدا شد ، و زبان فارسی افغانستان در عالم ادبیات ترقی شایانی نموده تمام ماوراءالنهر و حتی قسمتی از فارس را زیر پر گرفت . مشهورترین شعرای آن دوره از بلخ و مرو بودند ، بهترین تمدن دوره سامانی ها مربوط به بخارا و سمرقند بود چونکه مرکز دولت افغانستان در آن عهد بلاد مذکور بود و شهرهای هرات و بلخ و مرو در درجه دوم رسمیت داشت . علی ای حال سامانی ها تا اواخر قرن چهارم هجری زندگی کرده و بعد ها جایشان را در ماوراءالنهر «ایلك خانیه» تورکستان و در افغانستان و فارس «سلاطین غزنوی» اشغال نمودند . امیر «نصر» بن احمد سامانی جلوس ۲۶۱ هـ . امیر اسمعیل بن احمد ۲۷۹ - امیر «احمد» بن اسمعیل ۲۹۵ - امیر نصر ثانی بن احمد ۳۰۱ - امیر نوح اول بن نصر ۳۳۱ - امیر عبدالملک بن نوح ۳۴۳ - امیر منصور بن نوح ۳۵۰ - امیر نوح ثانی بن منصور ۳۶۶ - امیر منصور ثانی بن نوح ۳۸۸ - امیر عبدالملک ثانی بن نوح ۳۸۹ -

سلاطین غزنوی افغانستان :

«البتگین» از ملازمین تربیه شده در بار امیر «احمد» سامانی بوده و از طرف امیر نوح نائب الحکومه و قوماندان نظامی خراسان و در نیشاپور تمرکز داشت ، نامبرده کدورتی نسبت بسامانیان بهم رسانده و در سال ۳۵۶ از نیشاپور بشهر غزنی کشیده بلافاصله طرح یکدوات مستقلی ریخت ، بعد از البتگین داماد او «بکتگین» پادشاه افغانستان شده و او شاهان برهمنی مذهب کابل را که در فتور صفاریان جانشین ریتیل ها شده و ده نفر حکمرانی نموده بودند منقرض ساخت و چند بار با پنجاب رزم داده و فتح نمود ، بکتگین با خانگی از خانزادگان زایل (قندهار) از دواج کرد که از «محمود» زایلی بزرگترین شهنشاهان آسیا تولد شده و بعد از پدر به تخت افغانستان جلوس نمود . سلطان محمود تمام افغانستان را تابع مرکز واحد دوات ساخته و شاهان محلی را از قبیل : - آل فریغون کوزکان (میهنه و شبرقان) شهریار خلف (از احفاد صفاریان و پادشاه سینستان) آل سمراب (شاهان بلوچستان) آل شنسب (شاهان سوری غور) شارهای غرچستان (شاهان هزاره جات حالیه) امرای گردیز ، شاهان وطنی و بودائی پشاور ، خوارزمشاهیان قدیم ، شاهان لودی سند و ملتان ، منقرض نمود . گویا محمود اولین پادشاه افغانستان در دور اسلام است که بعد از سقوط دولت هیاطله های افغانستان (قرن ۶ قبل المیلاد) بر تمام مملکت افغانستان از جیحون تا بحر عمان و از خوارزم و خراسان و سینستان تا رود بار سند قابض بوده است ، بعلاوه محمود بر قسمتی از فارس تازی و هندوستان نیز مسلط بوده دیانت اسلامی و مدنیت و ادبیات و زبان افغانستان را در هند رواج داده است * در عهد

عمود اسلامیت در تمام افغانستان با استثنای (بعض حصص شرقی شمالی) تعمیم یافت، شهرها و بندابها تعمیر، زراعت و تجارت توسعه یافت، علوم و فنون مرفی، مدارس و مکاتب تاسیس گردید. مؤلفین بزرگی در این دوره از افغانستان نشأت کرده و ادب و فضیلت معروفی قدم بصحنۀ تاریخ جهان گذاشتند.

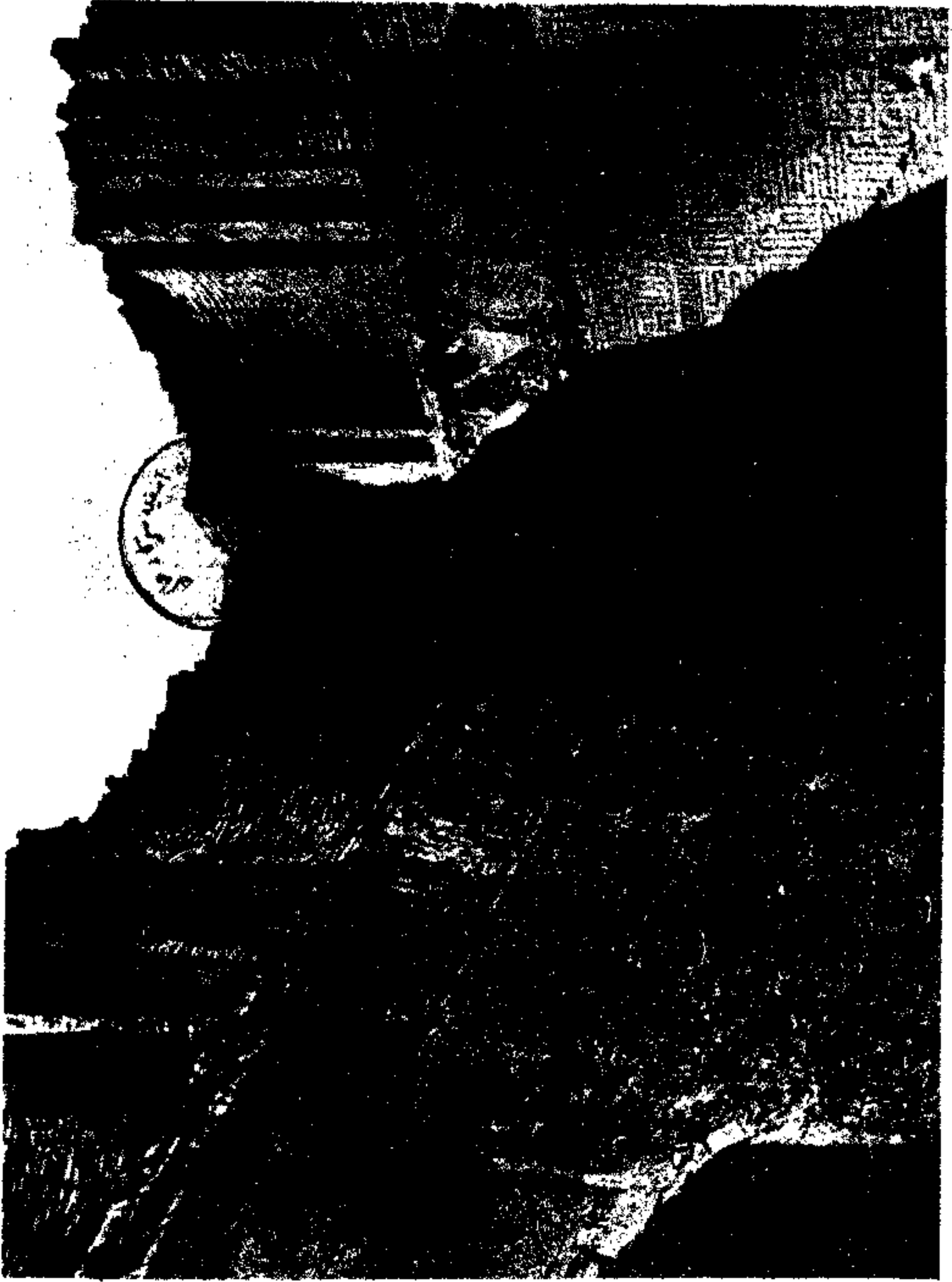
اخلاف عمود فتوحات وسیعتری در هندوستان نموده و دولت آنها یکی از بزرگترین دولت های مجاهد و مدنیت پرور اسلام بحساب رفت. سلطنت غزنویها تا اواخر قرن شش طول کشید ولی در انجام ضعیف شدند؛ سلاجقه بر حصص خراسان و شمال افغانستان دست یافت و غوریها سایر حصص مملکت را گرفته بقایای آنها را در ماورای سند رساندند. سلاطین غزنوی: امیر الپتگین جلوس ۵۳۵۶ - امیر سبکتگین ۳۶۷ - سلطان عمود بن سبکتگین ۳۸۷ - مسعود بن عمود ۴۲۱ - امیر محمد بن عمود ۴۳۱ - مودود بن مسعود ۴۳۴ - مسعود ثانی بن مودود ۴۴۱ - علی بن مسعود ۴۴۲ - عبد الرشید بن عمود ۴۴۳ - فرخزاد بن عبد الرشید ۴۴۴ - ابراهیم بن مسعود ثانی ۴۵۰ - مسعود ثالث بن ابراهیم ۴۹۲ - شیرزاد بن مسعود ثالث ۵۰۸ - ارسالشاه بن مسعود ثالث ۵۰۹ - بهرامشاه بن مسعود ثالث ۵۱۲ - خسروشاه بن بهرامشاه ۵۴۴ - خسرو ملک بن خسروشاه ۵۵۱ - ۵۹۸

سلاطین غوری افغانستان :

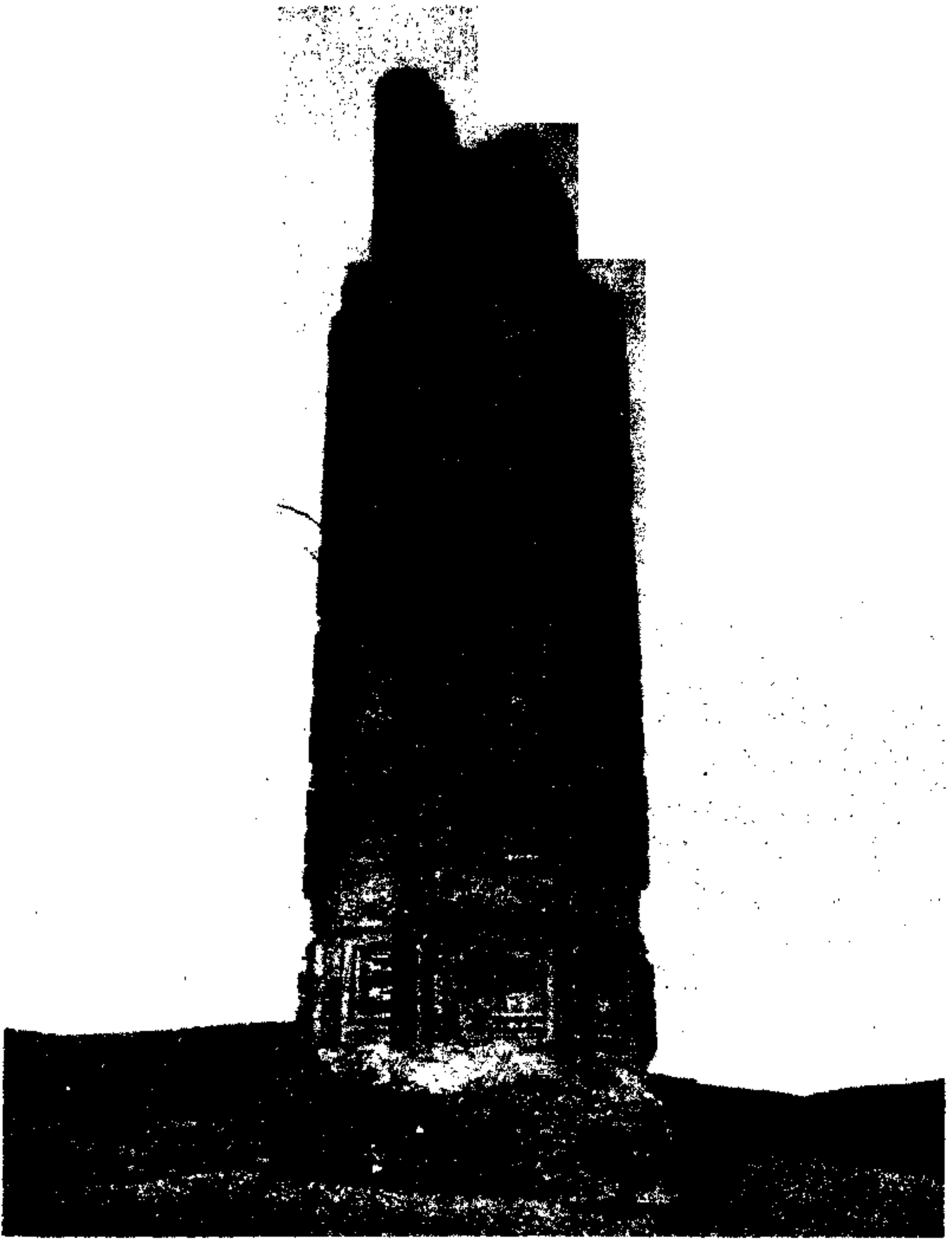
«خانواده غور» از پشتههای سوری و از شاهان محلی و قدیم ماقبل الاسلام غور بوده در دوره غزنویه حکومت مستقله آنها سقوط نمود ولی هنوز بصفت حکام غزنوی در غور باقی بودند، در اواخر دوره غزنویه غوریها در تحت رایت «علاؤالدین حسن» یکی از شهزادگان خود بر علیه دولت غزنی شوریده و بعد از دو جنگ پایتخت را اشغال و سلطنت خود ها را اعلام نمودند و متعاقباً صفحات شمال افغانستان و خراسان را از خوارزمشاهیان که در فتور سلاطین غزنی مستقل شده بودند گرفتند، دولت غوریه با خوارزمشاهیان جنگهای سختی کرده و از طرف دیگر کشمیر را عساکر آنها گذر کرد و بقیۀ ملوک غزنی را در لاهور خاتمه دادند، از آن بعد نقشۀ اسلاف غزنوی را در فتح هند تمقیب نموده بالاخره قسمت بزرگی از حوضه های گنگارا مسخر نمودند و دهلی عوض لاهور مرکز «حکومت افغانی هند» قرار گرفت، پایتخت عمده سلاطین غور شهر معروف «فیروزکوه» بوده و بلاد غزنی و بامیان مرکز دو، بین بشمار میرفتند، بامیان مقر نائب الحکومه های غوری بود که تا بدخشان حکم میدادند و چون این نائب الحکومه ها چهار نفر (ملک فخرالدین مسعود، ملک شمس الدین، ملک بهاولالدین سام، ملک جلال الدین علی) از خانواده شاهی غور بودند از طرف مورخین اسلام و افغان بنام ملوک هیاطه ذکر یافتند، بهر حال سلاطین غور بعلاوه تنظیم عسکر و فتوحات بزرگی در راه نشر مدنیت و ترقی علوم و ادبیات در افغانستان و نشر اسلام در هندوستان سعی بلایع ورزیدند، شهرهای فیروزکوه و هرات در عهد آنها از مشاهیر بلاد آسیا شمرده میشد. در اواخر دولت غوریه ضعیف و تجزیه شده غور و غزنی علیحده، بامیان و تخارستان علیحده و هندوستان جدا گردید و در تمام این قسمت ها خانواده های غور حکومت داشته و مملکت برای ملوک الطوائف آماده میشد، تا آنکه هجوم بزرگترین قوت های آن زمان آسیا یعنی محمد خوارزمشاه سرازیر گردیده و بنیاد دولت غوری را در افغانستان برانداخت :- علاؤالدین حسن جلوس ۵۴۳ - سیف الدین محمد بن علاؤالدین ۵۵۱ - غیاث الدین محمد بن سیف الدین ۵۵۸ - شهاب الدین پسر سیف الدین ۵۹۸ - محمود بن غیاث الدین ۶۰۲ - بهاولالدین سام بن عمود ۶۰۷ آنسزین علاؤالدین ۶۰۷ - ۶۱۱ هجری .

علی کل حال درین دوره یعنی از قرن اول تا اوایل قرن هفتم هجری در نتیجه حوادث مذکوره دیانت بودائی و برهمنی از ساحه افغانستان رخت بریست و سوای اندکی از مذهب قدیم آنها مخلوط در نورستان و چترال، اثری نماند، هکذا السنۀ قدیم افغانستانی و هندی بالوجه های محلی از قبیل باختری، تخاری، هروی، سکزی، زابلی و غیرها بالتدریج نابود شد، فقط السنه و لهجه های معدودی از قبیل پشتو، بلوچی، سنندی، پنجابی، کشمیری

منظره خرابه زار قلعه بیست قدمه زور و اوق بزرگ جامع



دانشمندی سلطانه، خانات لاری، شهباناه معروف افغان

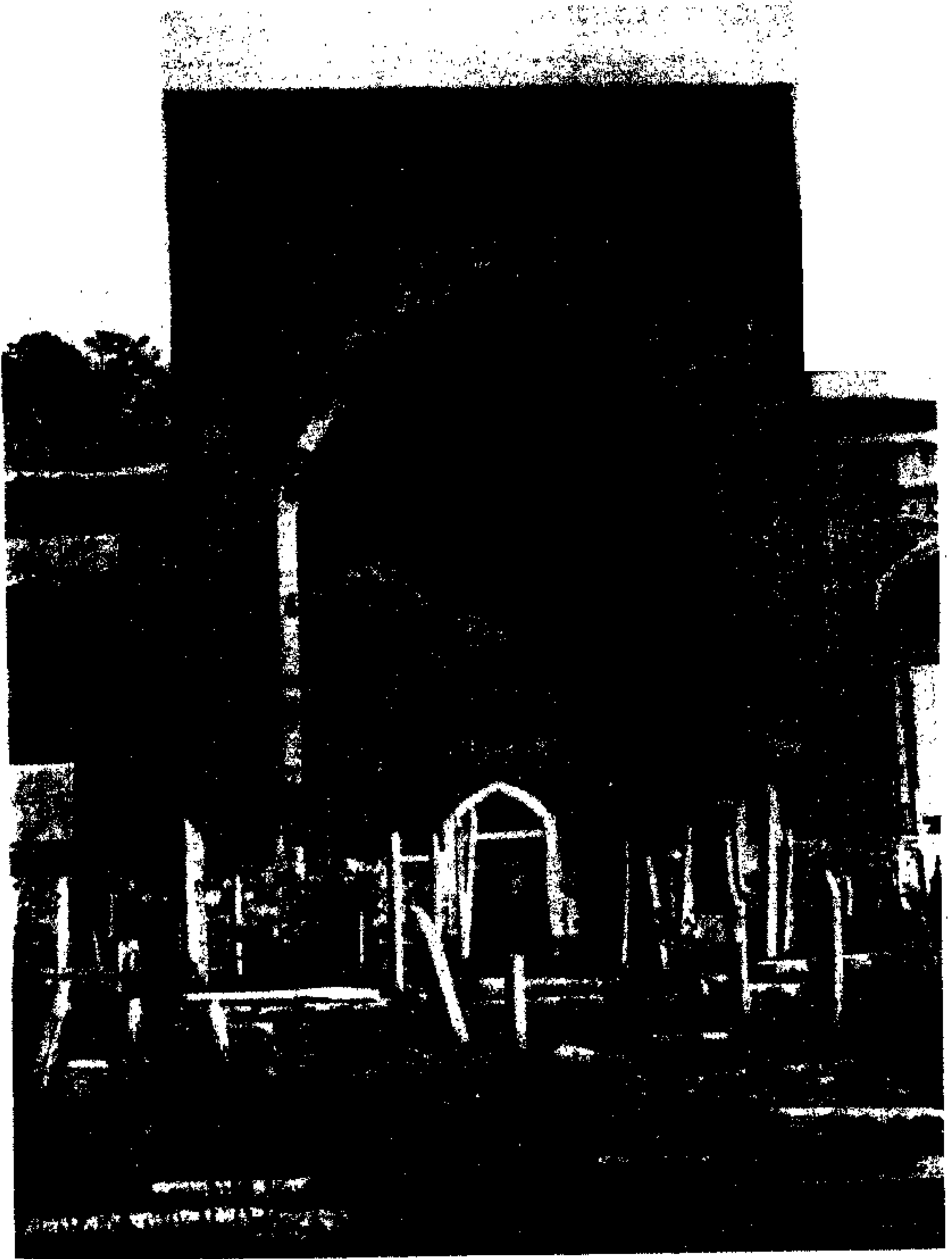


« مینار غزنین » از یادگار سلطان محمود زابلی شهنشاہ معروف افغان



ازمینارهای منقش مصلاى هرات

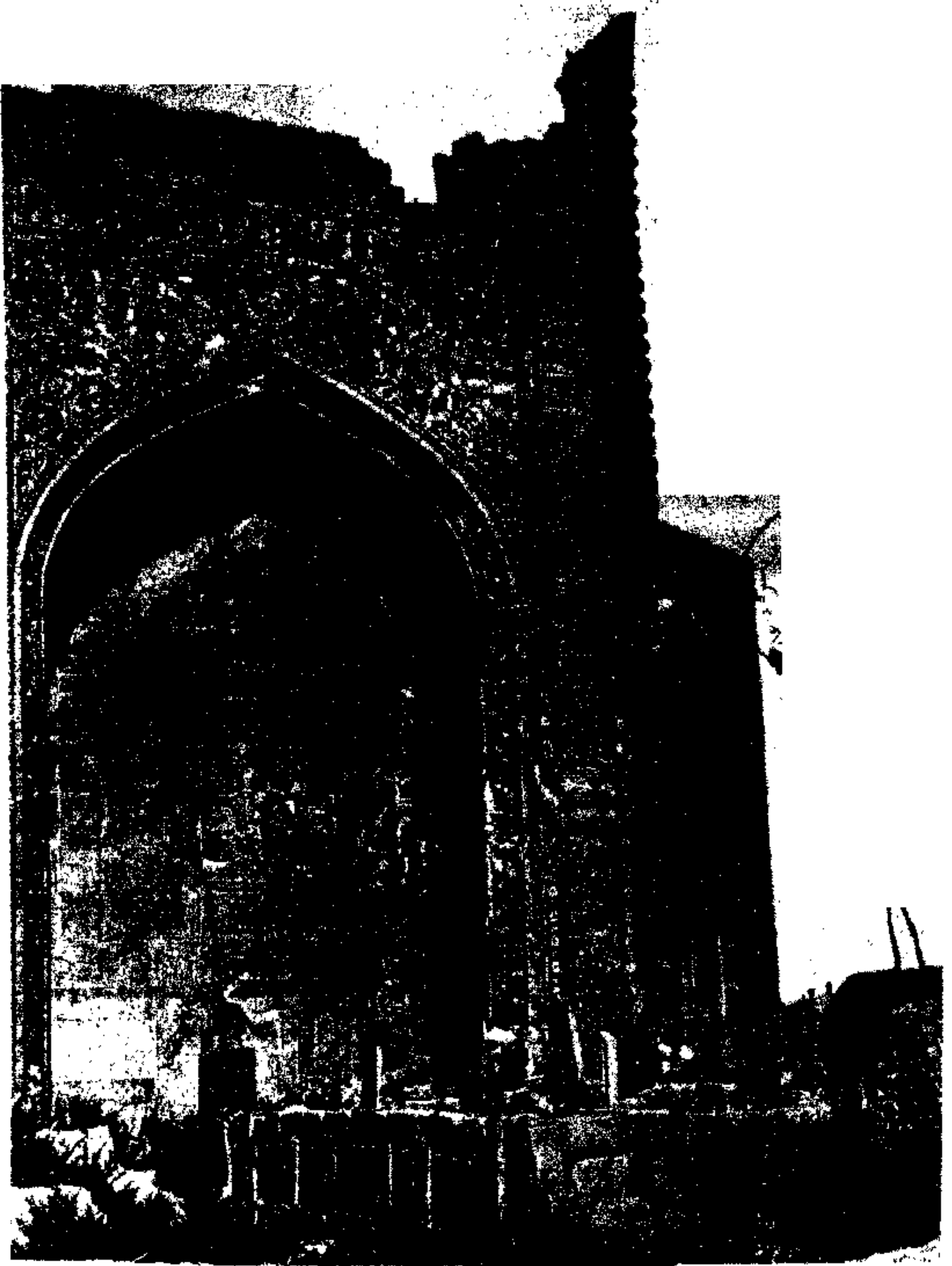




رواق مقبره حضرت خواجہ عبداللہ انصاری



مقبره حضرت خواجہ عیسیٰ اللہ انصاری رحمۃ اللہ علیہ مرحومہ فی صحنہ کبیرہ زین العابدین عراق



ایوان مسجد خواجہ محمد پارسا در بلخ

1

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100

بلوری و چترالی و غیره در قسمت های شرق و جنوب افغانستان باقی ماندند ، در عوض خط و زبان عرب در افغانستان رواج یافته و زبان مذکور علمی و تائیکوتی رسمی قرار گرفت ، همچنین از ترکیب لغات عرب با لهجه های قسمت غربی افغانستان زبان جدیدی پایه رسیده شهود گذاشت که امروزه او را «زبان فارسی» خوانند، در دوره غزنوییه دفاتر از عربی بزبان جدید افغانستان منتقل گردیده و در سرور زمان رسم الخط هم از عربی به تدریج تحویل یافت. مدنیت قدیم افغانستان درین دوره در نتیجه محارب مذهبی و ذوق جدید بکلی معدوم شد و کتب و آثار علمی و فنی آن زمان ناپدید گردید ، صنایع نظریه مخصوصاً نقاشی و حجاری رو با انحطاط رفت ، در عوض مدنیت جدید اسلامی باشیوه افغانستانی و علوم عربی مخصوصاً علوم ریاضی ، طبیعی ، هیئت ، نجوم ، طب و غیره با ادبیات فارسی در افغانستان ترقی زیادی نمود. شهرها آباد ، اراضی مزروع ، تجارت و صنایع سایر با منسوجات ترقی کرد ، مدارس تعمیر و کتابها تألیف گردید ، بصددها نفر علما و حکما ، ادبا و فضلا در افغانستان پرورش یافت بمحدیکه تا قرن ها نظیر آنها در آسیا موجود نشد و از انجمله است : - حکیم ابو نصر فارابی ، شیخ الرئیس حکیم ابوعلی سینای بلخی ، علامه ابو ریحان برونی ، ابو معشر منجم بلخی ، حکیم ناصر خسرو بلخی ، امام اعظم کابلی ، امام احمد حنبل صروی ، مولوی جلال الدین معروف بلخی ، حکیم سنائی غزنوی ، خواجه عبد الله انصاری هروی ، امام محمد واحد غزالی ، ابوالفتح بستی ، حکیم عمر خیام لوگری ، عبد الملک جوینی و امثالهم هکذا نویسندگانه و فضلائی در افغانستان ظهور نمود که تا هنوز نظیری در ادبیات فارسی ندارند از قبیل : - ابو شکور بلخی ، شهید بلخی ، فرخی سیستانی ، عسجدی ، عنصری ، ازرقی ، انوری ، حسن غزنوی ، حمیدالدین محمود بلخی ، رشید و طواط بلخی ، ابوالفضل حسن بیهقی و غیر هم .

از قرن ۷ تا ۱۲ هجری = قرن ۱۳-۱۸ مسیحی :

هجوم خوارز مشاهیان در افغانستان :

در اوایل قرن هفت هجری رؤسای افغان در صحنه هندوستان مشغول جهاد و جها نکشائی بوده افغانستان را بخانوادم شور گذاشته بودند ، اینها بعد از فوت سلطان مشهور شهاب الدین دو چار فترت گردیده و از طرفی در نتیجه هجوم های خوارز مشاهیان ضعیف شده میرفتند بالاخره در سال ۶۰۷ ه علاؤالدین محمد خوارز مشاه اردو های غزنی و غور را در حدود خراسان شکسته و قسماً علاقه های افغانستان را فتح نمود ، متعاقباً در سال ۶۱۱ ه داخل افغانستان شده و بعد از سقوط سلطنت غوریه شهر غزنی را مسخر ساخت (خوارز مشاهیان اخلاف نوشتگین نامی از غلامان ملک شاه سلجوقی بودند که او از طرف سلاجقه بمحکومت خیاوا مقرر شده و بعد ها در اینجا اعلان استقلال کردند اینها هشت نفر از سال ۴۷۰ تا ۶۲۸ ه حکمرانی کرده و در وقت عروج خود مملکت ماوراءالنهر و قسماً فارس را در دست داشتند و در اواخر بر قسمتی از افغانستان نیز مسلط شدند) هنوز خوارز مشاهیان در افغانستان نفسی با ستراحت نکشیده بودند که بزرگترین دشمنان بشریت یعنی چنگیز آنها را بفنا واضمحلال تهدید نمود ، تسلط کوتاه خوارز مشاهیان در افغانستان سرای خرابی های که مستلزم عسکر کشی و محارب آن زمان بود تا ثیر عمیقی در افغانستان نکرده ، و سخت ترین ضربت او عبارت از همان تخریب بنیان دولت افغانستان شمرده میشد ، خوارز مشاه دولت افغانستان را حکه ممکن بود سد محکمی در برابر هجوم مغل گردد بر انداخت ، ولی خود نیز از اداره و تحکیم او عاجز آمده بعد از آنکه از برابر دشمن مهیب خود فرار کرد ، مملکت بی اداره و سردار و فاقد تشکیلات دولتی و عسکری افغانستان را در برابر تقریباً یک میلیون دشمن دیوانه و وحشی بگذاشت. معهداً مکت دولت باخته و پسر و سامان افغانستان در هجوم و محارب مغل با اندازه اظهار رشادت و دیانت پرستی نمودند حکه میتوان گفت نظیر آن دور تاریخیهای جهان کمتر است.